

شقایقی تنها نام ایللی با افتخار نیست که در مناطق غرب و جنوب غرب ایران زندگی می‌کند و چون دیگر ایلات جنوب به تفنگ‌های نو و همارودی شهراند. شقایقی حتی تنها نام خودرو زانی‌ها را هم نمی‌شناسد. شقایقی فرهنگی است که سلحشوری ایلپاتی‌ها را حالا در تیم فوتبال به شیراز نماندگی می‌کند. روز جمعه فوتبال مجازی با هشتگ #شقایقی در حالی که پرسپولیس می‌ادول پیروزی در، منجر شد وقتی یازده فوتبالست نه در قامت مردان یک ایل بلکه قامت تیم فوتبال به تعبیر کاربران شبکه‌های مجازی، قشون کشی درند و پرسپولیس تهران در حافظه شیراز شکست دادند تا گام را در تاریخ حقیقی محکم بردارند. کاربران شبکه‌های اجتماعی از نژاد و قوم فرقی نمی‌کنند و تکرار و تکرار همه نام شقایقی را در زبان‌ها آوردند و با اشتراک گذاری عکس‌هایی از لباس ورزشی شقایقی‌ها در ورزشگاه با آن کلامی لهدار بر این تیم، که

میاننده فوتبال عشایر لب گرفته، شادی و اظهار شگفتی کردند. یک روزنامه‌نگار و کاربر توئیتر، در این باره نوشت: «چقدر زیباست وقتی که تیم ناشناس ورزشی باعث می‌شود نام یک قوم و ایل بر زبان‌ها بیفتد و همه از آن یاد کنند.» دیگری نوشته است: «سال‌ها روز جشنی از نوعی دیگ سرپیسوز در قربانی بازی خوب خوشنودن کردن.» کاربر دیگری یادقاصه‌ها رزوی روزگاری افتاده و به گفته نوشته: «به ایل بودو یه تهرن، بیکی با ۶۰ عامل سن رفت گناشت

معمولا تا سرخیز هشتم و صبح زود بیدار می‌شوم. این هم به واسطه سال‌های طولانی سحرخیزی است که باید برسم به کار مردم. ما کارگر جماعت صبححمان خیلی زودتر از دیگران است. کله‌سحر باید سر کار حاضر باشیم تا به‌قول معروف کله‌سحر صورت بگیرد. فاضله‌رامی داشتیم. گاهی با یچه‌ها فرست می‌گرفتند. فراهم می‌شود. یکی یکی از دوستان در ساختمان، به مثل من جوشکار است، چند روزی است دنبال خرید ماشین است. می‌گفت: «با کمک پدرم پولی در بانک گذاشتم تا بعد از چند ماه با درخواست وامم موافقت شد. با پس‌انداز مختصری که با هزار سختی گردآشتم می‌خواهم ماشینی بخرم تا همسر مرا راحت‌تر سر کار ببرد.» همسر کنار من درس دانشگاه است و دانشگاه خود تدریسش با شهر فاصله دارد و رفت‌وآمدش مشکل است. او که خودش مدرک سیبیل دارد خوشبختانه با همسر تحصیل کرده‌اش هیچ‌وقت به مشکل برخورد و به‌خوبی و خوشی کنار هم زندگی می‌کنند. این چند روز یچه‌های ساختمان هر از گاهی یک مورد مناسب برای یکی پیدا می‌کنند که تا الان هیچ کدام ردیف نشده. دیروز سر ساختمان مشیول کار بودیم که صدای آشنایی از واحد کناری به گوشم خورد. به آنجا رفتم. جوانی غریبه کنار یکی از دوستان مشغول صحبت بود که برای دیدن همان دوستان آمده بود. هر چه فکر کردم کجا او را دیده‌ام یاد نیامد. سر کار برگشتم و مشغول شدم که یک‌دفعه با دوست چند سال قبل مصطفی افتادم. به مسراع همان جوان رفتم و گفتم که خیلی قدیم دوستم مصطفی است. گفت برادرش است. بسیار خوشحال شدم و او را در آغوش گرفتم. مصطفی از دوستان قدیمی‌ام با اینکه از من خیلی بزرگ‌تر بود، به هم قربان زیادی داشتیم و سر چند ساختمان ماها با هم همکار بودیم. مصطفی، کاشی کار فوق‌العاده قابل و وارده بود و کارش حرف نداشت. از اوضاع و احوال مصطفی پرسیدم که گفت به خاطر بیماری از کار کمتر می‌کند و الان فقط باید روی زمین کار کند و اگر در ارتفاع کار کند سرش گیج می‌رود و امکان دارد برایش مشکلی پیش بیاید. مصطفی که روی ساختمان‌های ده‌طبقه کار می‌کرد بالا باید محذوبه روی زمین باشد. از دوباره پیدا کردنش بسیار خوشحال و خوشای به غیرت مصطفی که با وجود بیماری و مشکلاتش که برایش پیش آمده خود را خانه‌نشین نکرده و هنوز کار می‌کند.